در تاريخ ۲۷ ارديبهشت ۱۳۸۴
اجتهاد و تقليد

جلسه 80

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

استدلال شيخ انصاري(ره) به اين روايت بر اعتبار ملكه در عدالت

اجمالاً مرحوم شيخ انصاري(ره) به اين روايت استدلال كرده بر اينكه از اين روايت استفاده مي‌كنيم كه عدالت عبارت است از همان ملكه نفسانيه است.

براي بيان استدلال دو مقدمه وجود دارد؛ مقدمه اول اين است كه در اين روايت كه ابن ابي يعفور به امام صادق(عليه السلام) عرض مي‌كند كه «بِمَا تُعْرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؟» و حضرت هم فرمودند: «فَقَالَ أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ» بگوييم كه اين «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَ الْعَفَافِ» به عنوان تعريف منطقي عدالت است.

گاهي اوقات مي‌گوييم: مثلاً حد تام آن است كه در جواب «ما هو؟» واقع مي‌شود، «الانسان ما هو؟» مي‌گوييم: «حيوانٌ الناطق»، در اينجا ادعا كنيم كه در اين روايت امام(عليه السلام) حقيقت عدالت را بيان مي‌كنند، يعني اين «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَ الْعَفَافِ» عنوان معرف منطقي دارد، يعني يا عنوان حدي و يا عنوان رسمي براي بيان حقيقت عدالت است.

مقدمه دوم اين است كه ستر و عفاف از صفات نفسانيه است و عنوان يک صفت نفساني را دارد.

اين دو مقدمه را وقتي به يكديگر ضميمه مي‌كنيم، از اين روايت استفاده مي‌كنيم كه عدالت ملكه نفسانيه است. وقتي مي‌گوييم كه در اين روايت امام(عليه السلام) در مقام تعريف حقيقي و منطقي عدالت است و مي‌خواهد عدالت را معنا كند و همچنين مي‌گوييم: ستر و عفاف عنوان صفت نفساني يا ملكه نفسانيه دارد، نتيجه اين مي‌شود كه عدالت صفت نفسانيه و از ملكات نفسانيه است.

بحث دلالي صحيحه ابن ابي يعفور

عرض كرديم در اينكه در اين روايت امام(عليه السلام) آيا در مقام بيان حقيقت عدالت است، كه مرحوم شيخ(ره) همين نظريه را دارد و يا اينكه در مقام بيان حقيقت عدالت نيستند، بلكه در مقام بيان طرقي و راه‌هايي است، كه بوسيله آن عدالت را كشف مي‌كنيم؟ كه خوب اختلاف است.

حال كلام شيخ انصاري(ره) را به صورت كامل‌تر، بر حسب آنچه كه در رساله عدالت ايشان آمده بيان كنيم، كه فرموده‌اند: اين «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَ الْعَفَافِ»، عنوان معرف منطقي و تعريف منطقي عدالت را دارد.

مرجع ضمير در «وَ يُعْرَفُ»

ديروز هم عرض كرديم كه در اين روايت چند فقره است، كه بايد ارتباط اين فقره‌ها را بفهميم چيست؟ سائل فرموده: «بِمَا تُعْرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؟» و حضرت فرمودند: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَ الْعَفَافِ»، بعد فرمودند: «وَ يُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ»، خوب در اينكه اين ضمير «وَ يُعْرَفُ» به چه برمي‌گردد؟ بحث است.

مرحوم شيخ(ره) فرموده‌اند كه در اين ضمير چند احتمال وجود دارد؛ يك احتمال اين است كه بگوييم: ضمير در «وَ يُعْرَفُ» به همان عدالت برمي‌گردد، يعني يك معرف مستقل است، كه امام(عليه السلام) اول فرمودند: «أَنْ تَعْرِفُوهُ» كه اين يك معرف است، معرف دوم هم «وَ يُعْرَفُ» است، يعني «ان يعرف بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللهُ عَلَيْهَا النَّارَ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الزِّنَا ... الي آخر».

احتمال دوم اين است كه اين «وَ يُعْرَفُ» به شخص برمي‌گردد، يعني تتمه معرف اول است به اين بيان كه «أَنْ تَعْرِفُوهُ» آن عادل را به ستر و عفاف و به اجتناب كبائر، كه بگوييم: «وَ يُعْرَفُ» تتمه معرف اول است، نه اينكه خودش يك معرف مستقل باشد.

احتمال سوم اين است كه اين معرف براي معرف است، يعني امام(عليه السلام) فرمودند: عادل اين است كه تو او را به ستر و عفاف و كف بطن و يد بشناسي. حال چگونه بفهميم كه كسي ساتر است؟ چگونه بفهميم كه كسي عفيف است؟ معرف براي ستر و عفاف اجتناب از كبائري است كه اوعد الله هست.

اما فقره سوم اين است كه «وَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ»، يعني از كجا بفهميم كه كسي اجتناب از كبائر، از شرب خمر، از زناء، از رباء و از حقوق والدين و ... دارد؟ فرمودند: بايد ساتر جميع عيوبش باشد، تعاهد بر نمازهاي خمس و حفظ مواقيت اين نمازها و حضور در جماعت مسلمين داشته باشد.

بعد از اينكه مرحوم شيخ انصاري اين سه احتمال را بيان كرده فرموده‌اند: اظهر اين احتمالات همان احتمال دوم است، يعني امام(عليه السلام) اول مقداري از خصوصيات عادل را بيان كرده كه «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ»، بعد تتمه اين، اجتناب از كبائر تا آخر باشد.

به تعبير ايشان اين «وَ يُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ»، از قبيل تخصيص بعد از تعميم، يا تقييد بعد از اطلاق باشد، به اين بيان كه فرموده‌اند: در عبارت اول كه مي‌گوييم: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ»، خوب اين مقداري اطلاق دارد، كه هر چيزي كه از مصاديق ستر و عفاف باشد، مطلق آنها در عدالت معتبر است، اما اين «وَ يُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ»، مي‌خواهد بگويد: مطلق كف بطن و فرج و يد و لسان و ستر و عفاف در عدالت دخالت ندارد، بلكه آنهايي كه عنوان معصيت كبيره دارد، در آن معتبر است.

لذا نتيجه‌اي كه شيخ(ره) گرفته اين است كه اولاً اين «وَ يُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ»، متمم براي آن معرف اول است و ثانياً از اين استفاده مي‌كنيم كه ترك مطلق معاصي در عدالت معتبر نيست، بلكه ترك معاصي كبيره در عدالت معتبر است.

خلاصه نظريه شيخ انصاري(ره) در اين روايت

پس مرحوم شيخ انصاري(ره) در اينجا چند مدعا در اين روايت داشتند؛ اول اينكه روايت در مقام بيان تعريف منطقي عدالت است و در مقام بيان كاشف و طرقي كه به وسيله آن، عادل را بشناسيم نيست، اصلاً امام(عليه السلام) عدالت را معنا مي‌كند.

دوم اينكه در اين روايت آن «وَ يُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ»، يك معرف مستقل نيست، اگر بگوييم: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَ الْعَفَافِ ...»، يك معرف، معرف دوم هم «وَ يُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ»، خيلي مشكل مي‌شود، چون يعني آدم عادل اين است كه تمام اينها را داشته باشد.

بلكه اين تتمه معرف اول است، يعني امام(عليه السلام) در معرف اول كلام مطلقي را بيان فرموده، حال در ذيلش مي‌خواهد بگويد: نمي‌خواهيم بگوييم كه مطلق الستر، مطلق العفاف و ... در عدالت معتبر است، بلكه ستر از معاصي كبيره در عدالت معتبر است.

طبق اين بيان نتيجه اين مي‌شود كه معصيت صغيره مضر به عدالت نيست، آنچه كه مضر به عدالت است خود معصيت كبيره است، كه بعداً هم يك بحثي در همين زمينه داريم.

سوم اين است كه ستر و عفاف و ... عنوان ملكه نفسانيه را دارد، پس نتيجه مي‌گيريم كه عدالت عبارت است از ملكه نفسانيه.

نقد و بررسي نظريه شيخ انصاري(ره) در اين روايت

حال آيا اين نظريه شيخ(ره) نظريه درستي است يا نه؟

اشكال اول: ظاهر سوال و جواب در روايت بر بيان كاشف

اولين مطلب اين است كه ببينيم ظاهر سوال و ظاهر جواب چيست؟ قبل از اينكه وارد جواب شويم آيا سائل كه سؤال كرده، از حقيقت عدالت سوال كرده يا نه؟

اولا سائل اصلاً از عدالت هيچ سوالي نكرده است، بلكه سوال اين بوده كه «بِمَا تُعْرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؟»، يعني مفهوم عدالت، مفهوم روشني بوده، آدم عادل آن است كه در طريق مستقيم جاده شريعت عمل كند، اما از امام(عليه السلام) سوال مي‌كند كه از كجا عادل بودن اين شخص را تشخيص دهيم؟

حال اگر اصلاً مفهوم عدالت هم از نظر سائل روشن نباشد، لزومي هم ندارد كه روشن باشد، مي‌خواهد بگويد: «بِمَا تُعْرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؟»، مثل اينكه اصلا براي مردم معناي اجتهاد روشن نيست، اما مي‌تواند عامي بيايد سوال كند كه «بما تعرف اجتهاد الشخص؟».

لذا نكته‌اي كه در اينجا هست، اين است كه سوال اصلاً سوال از حقيقت عدالت نيست، اعم از اينكه سائل حقيقت عدالت را بداند يا نداند، اصلاً لزومي هم ندارد كه حقيقت عدالت را بداند، سوال ظاهر خيلي روشني دارد، كه از چه طريقي مي‌توانيم بفهميم؟

ثانيا امام(عليه السلام) هم در جواب مي‌فرمايند: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ»، كه اولاً مرحوم آقاي خوئي(ره) در اينجا اين «أَنْ تَعْرِفُوهُ» را معنا كرده‌اند به اشتهار و معروفيت به ستر و عفاف، مثل اينكه مي‌گويند: فلاني معروف به علم است، يعني اشتهار علمي دارد، فلاني معروف به زهد است، يعني اشتهار زهدي دارد.

اما به نظر ما از روايت عنوان اشتهار استفاده نمي‌شود، كه بگوييم: امام(عليه السلام) مي‌فرمايند: «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ»، يعني اشتهار و معروفيت به ستر و عفاف داشته باشد، چون خطابش به همين ابن ابي يعفور است، يعني تو و مردم او را به ستر بشناسيد، حال اگر كسي هست كه مثلاً يك نفر با او ارتباط دارد، كه اين يك نفر هم مي‌داند كه اين آدم، آدمي است كه ستر و عفاف دارد، كف البطن دارد، كه ديگر در اينجا اشتهار وجود ندارد، يا دو نفر او را مي‌شناسند، يا پنج نفر او را مي‌شناسند، كه اشتهار و معروفيت چيزي نيست كه با يك نفر و پنج نفر و ده نفر حاصل شود.

مثلا مي‌خواهند بگويند كه فلاني معروف به اجتهاد است، خوب لااقل بايد چند نفر بگويند، لااقل بايد يك عده متنابهي بگويند، اما با يك نفر و دو نفر و سه نفر كه كسي مشهور به اجتهاد نمي‌شود، بنابراين نكته اول اين است كه از اين «أَنْ تَعْرِفُوهُ» نمي‌توانيم اشتهار و معروفيت را استفاده كنيم.

اما با قطع نظر از اين مطلب اين «أَنْ تَعْرِفُوهُ» مي‌خواهد علائم عادل را بيان كند، يعني علائمي كه كاشف از اين است كه يك آدمي عادل است، اين است كه وي ساتر باشد، عفيف باشد، كف البطن داشته باشد.

پس آنچه كه در مقابل مرحوم شيخ(ره) عرض مي‌كنيم اين است كه سوال و جواب هر دو ظهور در اين دارد كه از چه طريقي پي مي‌بريم كه شخصي عادل است، اما سوال و جواب امام(عليه السلام) هيچ در مقام بيان حقيقت عدالت نيست، مثل اينكه از يك دكتري سوال كنند كه از چه طريقي بفهميم كه كسي سرطان دارد؟ مفهوم سرطان را هم آدم خيلي نمي‌داند چيست؟ اما دكتر مي‌گويد: مثلاً اگر سرگيجه بگيرد، اگر تهوع داشته باشد، اگر كم اشتهايي داشته باشد، اگر خواب نداشته باشد اينها علائم سرطان است.

خوب اينها طرق و كواشف هستند، اما خود اينها حقيقت سرطان نيست، در اينجا هم در اين روايت، ابن ابي يعفور و امام(عليه السلام) سؤالاً و جواباً در مقام بيان حقيقت عدالت نيستند.

اشكال دوم: اشكال مبنايي مرحوم خوئي(ره)

نكته دوم اين است كه مرحوم آقاي خوئي(ره) چون «أَنْ تَعْرِفُوهُ» را به اشتهار و معروفيت معنا كرده‌اند فرموده‌اند: خوب روشن است كه يقين داريم خارجاً در حقيقت عدالت اشتهار و معروفيت شرط نيست، حتي كساني هم كه عدالت را به معناي ملكه معنا مي‌كنند، هيچ وقت اشتهار و معروفيت را در آن مطرح نمي‌كنند.

لذا بنا بر مبناي خودشان كه «أَنْ تَعْرِفُوهُ» را به اشتهار و معروفيت معنا كرده، اين اشكال در مقابل مرحوم شيخ انصاري(ره) بيان بسيار خوبي است، كه اگر سوال سائل از حقيقت عدالت است، يقين داريم خارجاً كه در حقيقت عدالت اشتهار شرط نيست. اما در اين جهت با ايشان مخالفت كرده و گفتيم: اصلاً كلمه «أَنْ تَعْرِفُوهُ» دلالت بر اشتهار ندارد.

اشكال سوم:

مرحوم شيخ فرموده‌اند: ستر و عفاف عنوان نفساني دارد و از اوصاف نفس است، لذا از روايت استفاده مي‌كنيم كه عدالت از اوصاف نفس است.

عرض ما اين است كه اگر بپذيريم امام(عليه السلام) و سائل هر دو دنبال حقيقت عدالتند و بپذيريم كه در اين «أَنْ تَعْرِفُوهُ» هم

مسئله اشتهار مطرح نيست، ولي قبلاً هم گفتيم كه ستر يك عمل خارجي است؛ يعني كسي كه خارجاً عيوب خودش را ساتر است، عفاف يعني كسي كه امتناع مي‌كند از آنچه كه حلال نيست؛ يعني خارجاً مرتكب كبائر نمي‌شود.

خصوصاً در كلام مرحوم شيخ(ره) چيزي است كه ناقض اين مطلب است، چون ايشان «وَ يُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ» را معرف مستقل قرار نداده، بلكه تتمه معرف اول قرار داده، كه اگر تتمه معرف اول قرار بگيرد، چون اجتناب كبائر يك امر خارجي است، لذا آن ستر هم بايد امر خارجي باشد، آن عفاف هم بايد يك امر خارجي باشد.

وقتي مي‌گوييم كه اين «وَ يُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ» تتمه معرف اول است، يعني خودش يك معرف مستقل نيست، لذا بايد تفسير را روي اين تتمه متمركز كنيم و چون اجتناب كبائر يك امر خارجي است، نمي‌توانيد بگوييد كه عدالت هم ملكه نفساني است و هم امر خارجي، كه كسي چنين حرفي نزده است. اگر اين را معرف مستقل قرار نداديم، اين خودش تفسير براي ستر يا تتمه براي آن مي‌شود، لذا ديگر خودش عنوان ملكه را پيدا نمي‌كند.

در اينجا مرحوم محقق حائري(ره) نظريه ديگري دارد، ديگران هم تفسير ديگري دارند، كه چون روايت خوبي هم هست، بحث مهمي هم است، فردا هم ان‌شاءالله آن را دنبال مي‌كنيم.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين